

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ا. م. شیرینی

۲۸ اکتوبر ۲۰۱۲

جایزه ساخاروف، جایزه ننگ و مداخله گری

مقدمه ای بر انتشار مجدد:

در پی «خوشمزمگی» کمیته ناروی نوبل در اعطای «جایزه صلح نوبل» سال ۲۰۱۲ به اتحادیه امپریالیستی اروپا، به عبارت دقیق تر، به مهد استعمارگری، تجاوزکاری و جنگ افروزی، اینک نوبت به پارلمان اتحادیه اروپا رسید تا با مضحکه دیگری افکار عمومی را به بازی بگیرد. بدین ترتیب که پارلمان اتحادیه اروپا تصمیم گرفت «جایزه ساخاروف» سال ۲۰۱۲ را به خانم نسرین ستوده، فعال حقوق بشر که از دوسال پیش در زندان به سر می برد و جعفر پناهی، فیلمساز ایرانی اعطاء نمایند.

در رابطه با مفهوم، ماهیت و علل تأسیس «جایزه ساخاروف» از سوی محافل امپریالیستی، و معرفی سه تن از هموطنان ایرانی ما برای دریافت این جایزه در سال ۱۳۸۹، همانوقت مطلبی تهیه و منتشر ساختم که هنوز هم اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرده است. ولذا، در ارتباط با آخرین «شیرینکاری» پارلمان اتحادیه امپریالیستی اروپا، باز انتشار همان نوشتار را ضروری دانسته و ضمن قدردانی از مساعی انساندوستانه و ترقیخواهانه خانم ستوده و آقای پناهی، به عنوان یک هموطن، از آنها صمیمانه انتظار دارم که مراتب امتناع خود از دریافت این جایزه ننگین را کتباً اعلام نمایند و اجازه ندهند محافل امپریالیستی- صهیونیستی از مظالمی که در وطن بر آنها رفته، علیه میهن و مردم ما بهره برداری ابزاری نمایند.

۳ آبان- عقرب ۱۳۸۹

ژنرال فرانسیسکو فرانکو دیکتاتور فاشیست که در فاصله سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۷۵ در اسپانیا فرمانروائی می کرد، در پاسخ به این مسأله که رموز حکمرانی وی در سخت ترین شرایط اسپانیا چیست، می گوید: «رموز حکمرانی آنقدرها هم پیچیده و بغرنج نیست. من برای این کار از سه عامل مؤثر کمک می گیرم: ۱- خیرسازی و پخش شایعات و اخبار جنجالی؛ ۲- برگزاری مسابقات پیاپی ورزشی، به خصوص، فوتبال؛ ۳- کمک همه جانبه به ترویج موسیقی مبتذل و تشکیل کنسرتها. این سه عامل، فکر و وقت صدها میلیون انسان چه مخالف و چه موافق را به خود مشغول می دارد و دولت به کار خود ادامه می دهد...».

غرض از یادآوری متد حکومتداری دیکتاتور فرانکو این است که، اتحادیه امپریالیستی اروپا و به طور کلی امپریالیسم خبری که همیشه بدین سنت منحط اسلاف خود وفادار بوده، در این اواخر، درست در شرایطی که جهان، به ویژه، اروپای «متحد» در بن بست تنگ و تاریک بحران مالی- اقتصادی سرمایه داری به خود می پیچد و دولتهای سرمایه داری از پاسخگویی به مشکلات و مصایب تحمیلی خود به جوامع انسانی عاجز مانده اند، در یک سو، اعتراضات و اعتصابات مردمی را با توحش و خشونت سرکوب می کنند و در سوی دیگر، توسل به متدهای خبرسازی، شایعه پراکنی و پخش اخبار جنجالی را به منظور ایجاد مشغله های فکری انحرافی شدت بی سابقه ای بخشیده اند. طی روزهای اخیر، به موازات هوشدارهای پیاپی پیرامون خطر جعلی «تروریسم در اروپا»، خبر خرید و فروش باشگاهها و جابه جایی بازیکنان فوتبال، پخش خبرهای جنجالی پیرامون بزل و بخشش جوایز به عمال و مأموران ریز و درشت خود در این گوشه و آن گوشه جهان را به اهم اخبار تبدیل کرده است.

در خبرها گفته می شود: پارلمان اتحادیه اروپا، دو هفته پس از اعطای جایزه ساخاروف به ناراضی چینی، لیوشیانوپو، روز ۲۲ اکتوبر گیلرمو فریناس، ناراضی کوبائی را نیز بدون هیچ اشاره ای به این که امپریالیسم غرب به خاطر انتخاب راه رشد سوسیالیستی چه مصایب و جنایاتی را در طول ۵۰ سال محاصره اقتصادی بر مردم کوبا و به طور کلی بر همه مردم جهان تحمیل کرده است، شایسته دریافت این جایزه معرفی کرد. این مسأله که چرا پارلمان اتحادیه اروپا در چنین وضعیت سخت خود اروپا، چنین جایزه ای را با چه منظوری و به چه کسانی اهداء می کند، موضوعی است که کمی به توضیح احتیاج دارد. ولی قبل از هر صحبتی لازم است بدانیم که آندره ساخاروف کی بود و چرا به نام او جایزه تأسیس شد؟

در این باره، نا گفته نماند که قضاوت من در مورد شخصیت آندره ساخاروف بر اساس حب و بغض شخصی نیست. چرا که نه با ایشان رابطه دوستی داشته ام و نه پدر کشتگی. من، معیارهای علمی مبارزه طبقاتی و نتیجه تلاشها و فعالیتهای سیاسی وی را مبنای قضاوت و داوری خود قرار خواهم داد.

آندره ساخاروف، یک فزیکدان ناراضی، یکی از دانشمندان شرکت کنندگان در ساخت بمب هیدروژنی اتحاد شوروی و دارنده مدالهای لنین، ستالین و جایزه صلح نوبل سال ۱۹۷۵ بود که محافل امپریالیستی عمداً به او «پدر بمب هیدروژنی شوروی» لقب دادند. وی از طریق همسر دومش، یلنا بونر^(۱) با محافل سری صهیونیستی رابطه برقرار کرد و از حمایت سازمان امریکائی «خانه آزادی» و محافل صهیونیستی مثل «جامعه باز» تحت سرپرستی جورج سورس برخوردار گردید. دقیقاً به همین سبب هم، مقامات سیاسی کنونی روسیه پرونده محاکمه و محکومیت ساخاروف را پنهان کرده و محققان را از دسترسی به آن محروم ساخته اند. ساخاروف، در جنوری سال ۱۹۸۰، به همراه همسرش که گمان می رود همسر مصلحتی وی بوده است، دستگیر و به شهر گورگی واقع در ۴۰۰ کیلومتری مسکو تبعید شد. او پس از به قدرت رسیدن ضدانقلاب داخلی به رهبری باند وابسته و خائن گارباچوف - یاکوولیف - یلتسین در اتحاد شوروی، در سال ۱۹۸۶ از تبعید باز گشت. بررسیهای مختلف نشان می دهد که آندره ساخاروف خلاف تبلیغات و تصورات ساخته شده و جعلی، بر سر دموکراسی و حقوق بشر و به طور کلی تسلیات اتمی برای هر کشوری، به مخالفت با اتحاد شوروی برخاست. زیرا، اگر دموکراسی را به مفهوم تقسیم قدرت سیاسی بپذیریم، این امر در اتحاد شوروی حتی در سخت ترین دوره های ساختمان سوسیالیسم همیشه در کسوت شوراها و نمایندگان منتخب خلق تحقق می یافت و خلاف کشورهای سرمایه داری، اداره امور کشور هیچ گاه در اختیار یک گروه متشکل از نمایندگان مافیای میلیاردرهای طلائی، انحصارات امپریالیستی، کنسرنهای اسلحه سازی و کمپانیهای فراملیتی نبود. در مورد حقوق بشر نیز، مسأله از این هم روشنتر است. اگر حقوق بشر هم به مفهوم کار برای همه،

تحصیل، طب و درمان و مسکن رایگان برای همه، ایجاد شرایط استفاده برابر از فرصتهای موجود برای همه و بالاخره، تأمین فردای مطمئن برای همه معنی شود، این حقوق، در حد بسیار وسیعی در اتحاد شوروی رعایت می شدند و ساخاروف نیز این مسائل را بسیار خوب درک می کرد. با این توصیف، باید این مسأله را مورد تأکید قرار داد که ساخاروف قبل از هر چیز، به خاطر مخالفت با لغو مناسبات سرمایه داری در اتحاد شوروی و دستیابی این کشور به سلاح اتمی و تبدیل شدن آن به یک قدرت جهانی رقیب ایالات متحده آمریکا، به عنوان یکی از ناراضیان حاکمیت کشور متبوع خویش قد علم کرد و از موقعیتی که در زمینه علم فزیک به دست آورده بود، سوءاستفاده نمود و شهرت یافت. وی، مثل همه سیاستمداران امپریالیستی به این واقعیت اطمینان داشت که پس از ساخت سلاح اتمی در اتحاد شوروی، غرب امپریالیستی دیگر نمی تواند از طریق مداخله نظامی، سوسیالیسم را از پای در آورد. آندره ساخاروف آنوقتها که به مخالفت با اتحاد شوروی برخاست، دقیقاً مثل همه ایرانیان امریکائی تبار امروزی، تسلیحات اتمی را حق مطلق و انحصاری ایالات متحده آمریکا می دانست و این عقیده خود را در پشت شعارهای دموکراسی و حقوق بشر، که امپریالیسم آنها را بی محتوا و بی اعتبار کرده است، پنهان می کرد.

درست به همین دلایل فوق الذکر بود که، آندره ساخاروف نیز مثل همه خائنان و ضدانقلاب داخلی خزیده در ارگانهای دولتی و حزبی اتحاد شوروی، پس از شروع جنگ به اصطلاح «سرد»، در مقام پیاده نظام دون پایه امپریالیسم غرب به کارزار ضد سوسیالیستی- ضد شوروی پیوست و همه عمر خود را در راه تخریب عدالت اجتماعی صرف کرد.

تخریب سوسیالیسم، بزرگترین جنایت علیه بشریت در تاریخ جهان بود که در سایه کارزار ضدانقلاب داخلی و امپریالیسم و ارتجاع بین المللی حاصل آمد. تمام نتیجه فعالیتهای ضدانقلابی منجر به تخریب سوسیالیسم را اگر بخواهم در چند جمله خلاصه کنم، عبارت خواهد بود از: بازسازی سرمایه داری منحط در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، و به تبع آن، دهها میلیون نفر بیکار، کارتونخواب، خانه به دوش، چند ده میلیون نفر کودک خیابانی و معتاد به مواد مخدر، رواج بی حد و حصر فحشاء و تن فروشی، بسته شدن و نابودی کامل دهها هزار کارخانه و مؤسسه تولیدی (۷۲ هزار کارخانه فقط در فدراسیون روسیه از کار افتاده و تخریب شده است)، مجتمع های عظیم تعاونیهای کشاورزی و دامداری، شهرکها و مراکز علمی- تحقیقی، گشایش چندین ده بانک و هر کدام با صدها شعبه، بازارهای بورس (قمارخانه) و بازارهای بسیار وسیع مکاره و کاملاً خالی از محصولات داخلی، لغو قوانین تحصیل و آموزش، بهداشت و درمان و مسکن رایگان برای شهروندان، تبدیل اتحاد و همپوندی خلقها به خصومت و دشمنی بین آنها، تجزیه و تبدیل جمهوریهای اتحاد شوروی و اروپای شرقی به مستعمرات مفلوک امپریالیستهای اروپا و آمریکا و روی کار آوردن دولتهای ملوک الطوائفی مافیائی- الیگارشسی دست نشانده در آنها. در مورد رقم گرسنگان بعد از اتحاد شوروی در ویرانه های این کشور شهید، جمهوری فدراتیو روسیه، که نسبت به همه جمهوریها پیشرفته تر بود و کمتر از همه خسارت دید، نمونه گویائی است. طبق گزارش رسمی دولت این کشور به سازمان ملل، ۳۵ میلیون نفر از جمعیت ۱۴۰ میلیون نفری آن، یعنی یک چهارم جمعیت این جمهوری در زیر خط فقر به سر می برند. در سایر جمهوریها، منهای جمهوری بلاروس که در اثر حفظ سیستم سوسیالیستی، فاقد فقیر و گرسنه و بیکار می باشد، شاخص فقر و گرسنگی به مراتب بالاتر از این است و به رقم بالای ۵۰ درصد جمعیت و حتی در برخی جمهوریها، مثل گرجستان، تاجیکستان و قرقیزستان به بیش از ۶۰ درصد می رسد. تأثیر تخریب سوسیالیسم و تجزیه اتحاد شوروی در مقیاس جهانی نیز بسیار دهشتناک بود و آن را می توان در فهرست زیر نشان داد: اشغال نظامی و امنیتی دهها کشور جهان و مستعمره کردن آنها، تهاجم گسترده به دستاوردها و ارزشهای انسانی، افزایش ناامنی و بی

ثباتی، فقر و گرسنگی در مقیاس جهانی. بنابراین، با توجه به گفته های مختصر فوق، با قاطعیت تمام می توان گفت: اتحادیه اروپا با تأسیس و مدیریت یک جایزه ننگین و شرمسارانه به نام آندره ساخاروف، پیاده نظام فرومیه خود در جنگ با سوسیالیسم (جنگ سرد)، هم از وی تقدیر به عمل آورد و هم با اعطای این جایزه بمقدار به مأموران و سرسپردگان آگاه و ناآگاه امپریالیسم و ارتجاع بین المللی، از جمله به ناراضیان چین، کوبا و دیگر کشورهای نامطلوب جهان، در صدد تشویق و ترویج خیانتکاری، تشجیع وطن فروشان و ایجاد تشنج و ناآرامی در جامعه کشورهای مورد نظر بوده و قصد دارد به منظور مقابله با مبارزان میهن پرست، آزادیخواه و انساندوست، از این دسته افراد «قهرمان» بسازد و اذهان عمومی را از مصایب و مشکلات عدیده ای که به جامعه بشری تحمل کرده است، منحرف نماید.

این اقدام جنجالی اتحادیه اروپا در واقعیت خود، مدال ننگ و مداخله در امور داخلی دیگر کشورهاست که در سینه تاریخ سراسر جنایت و تجاوزکاری امپریالیسم خودنمایی می کند. علاوه بر این، با توجه به این که امپریالیسم جهانی و اتحادیه امپریالیستی اروپا به مثابه بخشی از آن، عامل و مسبب تمام مصایب و مشکلات و شوربختی های جوامع بشری هستند و مسئول گرسنگی یک میلیارد و دویست میلیون نفر از مردم جهان و همه جنگها و خونریزی ها می باشند، دولتها و مقامات امپریالیستی نه به لحاظ معیارهای حقوقی، نه به لحاظ موازین اخلاقی و انسانی، حق ندارند از دموکراسی و حقوق بشر حتی حرف بزنند. توسل و تمسک آنها به این مقوله ها، اساساً جنبه های توطئه گرانه و مداخله جویانه، عوامفریبانه و اغواگرانه دارد.

متأسفانه نسل حاضر بشری در یکی از ناگوارترین دوره های تاریخ زندگی می کند که در پی شکست سوسیالیسم و رکود شدید جنبشهای انقلابی و تسلط کامل امپریالیسم بر جهان، ارزشها و دستاوردهای بشری بیش از هر دوره تاریخی دیگر پایمال شده، قهرمانان خوار داشته می شوند و در نقطه مقابل، از ضدارزشها و ضدقهرمانان تجلیل می شود. مثلاً؛ طی همین سالهای اخیر، دولت مافیائی روسیه، با صرف هزینه های هنگفت، مجسمه های کلچاک و دنیکین، دو تن از فرماندهان گاردهای سفید در جنگهای داخلی را که با پشتیبانی ارتشهای ۱۴ کشور خارجی حاضر در اتحاد شوروی، کشور جوان شوراها را به خاک و خون کشیدند، بر پا داشت. در شهر پریشترین، مرکز ایالت کوزوو، مجسمه سه متری جورج بوش، کودن ترین رئیس جمهور امریکا، به عبارت دیگر، هیتلر قرن بیست و یکم نصب شده و در تیرانا، پایتخت البانی هم مشابه آن در دست ساخت و نصب می باشد. جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۸، به خاطر رهبری جنگهای تجزیه طلبانه در یوگسلاوی به مارتی آهتیساری و جایزه صلح سال ۲۰۰۹ به خاطر اعزام ۳۰ هزار سرباز بیشتر به افغانستان و «تغییر» و گسترش میدان جنگ از این کشور تا پاکستان، به باراک اوباما، رئیس جمهور فعلی امریکا اعطاء گردید. اگر روند سقوط و انحطاط به همین منوال ادامه یابد و ارزشها به همین شکل پایمال شوند، بعید نیست که در آینده شاهد بر پائی مجسمه های هیتلر و گوبلز در شهرهای ورشو، ستالینگراد، لنینگراد و غیره، مجسمه های ترومن در هیروشیما و ناکازاکی، مجسمه های جرج بوش و تونی بلر در بغداد، بصره، فلوجه، اربیل، سلیمانیه، در کابل، هرات، قندهار و دیگر شهرهای عراق و افغانستان و مجسمه های تروریستهای هاگانا، گلد مایر، شارون، بگین، نتانیا هو، لیبرمن و دیگر عوامل صهیونیسم جهانی در شهرها و اردوگاههای آوارگان فلسطین خواهیم بود.

در ادامه بحث پیرامون جایزه ساخاروف و اعطای آن، به جاست نظری به خبر پیشنهاد و پشتیبانی از کاندیداتوری آقایان عباس امیرانتظام، منصور اسانلو و خانم بهاره هدایت برای جایزه ساخاروف منتشره در رسانه های فارسی زبان اپوزیسیون ایران نیز افکنده شود. به احتمال زیاد، پیشنهاد کاندیداتوری این سه هموطن ما به ابتکار «کشیش

گاپون»^(۱) های امروزی و چرچیلیستهای خائن به جنبش کمونیستی ایران، صورت گرفته است. چرا که فقط آنها می توانند از دولتها و نهادهای امپریالیستی مثل پارلمان اتحادیه امپریالیستی اروپا و در رأس آن، جرزوی بوزک، شریک و همسنگر آندره ساخاروف که نقش مهمی در تخریب سوسیالیسم در لهستان و تبدیل این کشور صنعتی و مسکن زیبارویان به فاحشه خانه اروپا و پایگاه پیمان تجاوزگر ناتو ایفاء کرد، طلب استمداد نموده، تقاضای جایزه و مدال بنمایند. و گرنه هیچ ایرانی آزادیخواه و میهن پرستی که سی و یک سال در زندانها و خارج از زندانها، در زیر شکنجه های وحشیانه و مظالم بی حد و حدود حاکمان جمهوری اسلامی ایران فعالیت و مبارزه کرده و ماهیت ضد انسانی رژیمهای سرمایه داری و در رأس آنها، امپریالیستهای متجاوز و مداخله گر امریکا و اروپا را می شناسد، نه امپریالیستها را به بد و خوب، به انسانی و غیر انسانی تقسیم می کند و نه، تن به چنین خفت و خواری می دهد.

انتظار می رود این سه شهروند زجر کشیده ایران، با توجه به ماهیت ننگین و ضد انسانی جایزه ساخاروف، ضمن اعلام انزجار از مبتکران این پیشنهاد سخیف، از کاندیداتوری خود و دریافت این جایزه دون مایه امتناع نمایند. چرا که این جایزه، به نام کسی تأسیس شده است که تمام فعالیت خود را در راه خیانت به میهن و مردم، در راه اشاعه فقر و گرسنگی و بیکاری، در راه نابودی استقلال سیاسی و اقتصادی کشور خویش و کشورهای دیگر متمرکز نمود و به کسانی نیز اعطاء می شود که همین راه را می پیمایند. به سخن دیگر، این جایزه، شایسته مأموران و عوامل مستقیم غیر مستقیم صهیونیسم و امپریالیسم جهانی است نه مبارزان آزادیخواه، انسان دوست و میهن پرست ایران و دیگر کشورهای جهان. مبارزان ایرانی نیازی به چنین جایزه بیمقدار ندارند و مدال و جایزه خود را با افتخار و سرافرازی از خلق خویش، از خلقی که به خاطر رهائی آن از زیر ظلم و جور و استبداد رژیمهای سلطنتی و ولایت فقیهی مبارزه کرده و می کنند، خواهند گرفت نه از عوامل و نهادهای امپریالیستی.

۳ آبان [عقرب] ۱۳۸۹

حواشی

(۱) – پدر یلنا بونر، گوروک (Gevrok) ارمنی و مادرش، روف (Ruf) یهودی بود که هر دو در سال ۱۹۳۷ دستگیر شدند و خود وی نیز تمایلات شدیداً صهیونیستی داشت و با محافل صهیونیستی که در اتحاد شوروی فعالیت زیر زمینی می کردند، در ارتباط بود.

(۲) – کشیش گاپون، از سال ۱۹۰۳ کارمند حقوق بگیر پولیس مخفی روسیه تزاری بود. او در سال ۱۹۰۴، به دستور پولیس مخفی در میان کارگران پترزبورگ سازمانی به منظور ایجاد اغتشاشات و تحریکات تأسیس نمود و در نخستین روزهای جنوری سال ۱۹۰۵ هنگامی که کارگران کارخانه پوتیلوف اعتصاب کردند، به کارگران پیشنهاد کرد تقاضانامه ای برای تسلیم به تزار آماده کنند و به جلو کاخ زمستانی بروند. این پیشنهاد علی رغم مخالفت بلشویکها، مورد تأیید کارگران قرار گرفت و به دنبال آن، طوماری حاوی مطالبات کارگران تنظیم گردید و روز یکشنبه، نهم جنوری، بیش از ۱۴۰ هزار کارگر طی یک تظاهرات مسالمت آمیز، با طومار و علم و شمایل عیسی و مریم و خود تزار، به مقابل کاخ زمستانی رفتند. پس از تجمع کارگران در جلو کاخ سلطنتی، ارتش به دستور تزار، کارگران را که زنان و کودکان خود را همراه داشتند، با گلوله و شمشیر و شلاق استقبال کرد که در نتیجه آن، هزاران نفر کشته و زخمی شدند.

۶ آبان - عقرب ۱۳۸۹

یادداشت:

تاجائی که حافظه تاریخی ما اجازه می دهد تا در زمینه نظرات خویش را نیز بیفزائیم، باید گفت: از آنجائی که شوروی بعد از مرگ ستالین خود چهار اسپه به طرف سرمایه داری شدن در حرکت بود، به یقین گرایشات بورژوائی ساخاروف، یگانه عامل آن تبعید نیوده بلکه باز هم به استناد همان حافظه تاریخی، از آنجائی که ساخاروف علیه تجاوز و اشغال افغانستان به وسیله ارتش سرخ موضع قاطع و خشن گرفت، مقامات شوروی آن زمان وی را به تبعید فرستاده اند.

نباید فراموش نمود، هرگاه ساخاروف ده ها گناه و خطا را هم مرتکب شده باشد، به مثابه عناصر انقلابی نباید به خود اجازه داد، در زیر سایه آن گناه ها و خطا ها، بر تصمیم درست و انسانی فردی نیز خط بطلان کشیده شود. بلکه حین یک بررسی تاریخی از فردی، باید متوجه بود که عملکرد خویش را خوب گفت و جهات بد عملکردش را بد؛ فقط در چنین صورتی است که می توان از مطلق گرایی و اغراق پرهیز نموده، قضاوت را از زیر سیطره ایدئالیزم بیرون آورد.

اداره پورتال AA-AA